

(۱)

رویکردی اسلامی به مفهوم سیاست

در گفت و گو با آیه الله هاشمی رفسنجانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ضمن تشکر از حضرت عالی که دعوت فصلنامه را پذیرفتید. همان طور که مستحضر هستید این مصاحبه با مصاحبه های دیگر حضرت عالی یک تفاوت دارد؛ در مصاحبه های دیگر تا آن جایی که ما اطلاع داریم، بیشتر از مسائل جاری و روزمره بحث می شد و غالباً جایگاه حقوقی شما به عنوان رئیس جمهور، رئیس مجلس یا رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام مد نظر بود؛ اما در این گفت و گو ما در صدیدیم تا از حضرت عالی به عنوان استاد علوم سیاسی و صاحب نظر اسلامی در مباحث نظری و پایه ای استفاده بکنیم؛ لذا گفت و گوی خودمان را با سؤال از «جایگاه سیاست در اسلام» آغاز کنیم، این که اساساً در دین اسلام نسبت به سایر ادیان به سیاست و تدبیر جامعه توجه شده یا نشده؟ اگر توجهی شده، چه تفاوتی با آنها دارد؟

□ بسم الله الرحمن الرحيم. می توانم این گونه بگویم که اسلام را به طور کلی ما به صورت یک مکتب کامل مورد توجه قرار می دهیم. این که تعریف مکتب چه باشد این مهم است، ولی خود من یک تعریفی از مکتب دارم که بر می گردد به مطالعات قدیمی ام، بر اساس آن برداشتی که دارم اسلام را یک مکتب کامل می دانم، ممکن است ما هنوز بعضی از ابعاد این مکتب را نشناخته باشیم به دلیل این که اجرا نشده یا





سوآلی پیش نیامده که اگر پیش بیاید آنها هم شناخته می‌شود. در مکتب باید چهار عنصر باشد که اگر آنها نباشد نمی‌تواند مکتب باشد. این چهار عنصر عبارتند از: ۱- جهان‌بینی؛ ۲- ایدئولوژی؛ ۳- استراتژی؛ ۴- برنامه و اجرایات.

اولین عنصر این است که باید یک دید فلسفی به جهان داشته باشد. البته ما فعلاً در بخش مربوط به انسان حرف می‌زنیم؛ جهان‌بینی اسلام که بیشتر مباحث فلسفی حساب می‌شود به طور خلاصه از مبدأ شروع می‌شود و به معاد ختم می‌شود و برای مبدأ حساب خاصی باز شده همان طور که برای معاد حساب خاصی باز شده است. مسیر مبدأ تا معاد آن جایی است که انسان قرار دارد و رسالت قرار دارد، فرض جهان‌بینی‌ها هم این است که این مسیر تکاملی است، یعنی انسان از ابتدا استعدادهایی دارد که باید تکامل پیدا کند، وقتی هم بر می‌گردد به معاد باید چیزهایی را کسب کرده باشد. چون جهان خیلی پیچیده است و انسان هم خیلی پیچیده است و لذا طبیعی است که انسان احتیاج به راهنمایی داشته باشد که این راهنمایی تبلورش در رسالت است.

این حرکت تکاملی انسان امری تصادفی نیست و هدفدار است و برای آن هدف، طراح جهان همه چیز را پیش بینی کرده و توضیح هم داده است؛ بخشی را به عهده عقل انسان گذاشته و بخشی را خود طراح در رسولاتش توضیح داده‌اند. نقش عقل هم در جهان‌بینی بسیار مهم است. آن توضیحاتی که داده‌اند ترکیبی است از جهان‌بینی و ایدئولوژی که عقاید ما را تشکیل می‌دهد. غیر از مبدأ و معاد که از اصول عقاید است، ایدئولوژی هم داریم و اصول و راهنمایی‌هایی وجود دارد که در حقیقت سیاست‌هاست. سیاست‌های این حرکت در این دایره تنظیم شده؛ پس در این جا جهان‌بینی را داریم، ایدئولوژی را داریم و اصول راهنما را هم داریم، منتها در صحنه زندگی که قرار می‌گیریم مانورهای زیادی اتفاق می‌افتد که آنها برنامه‌های اجرایی است و بیشتر به تاکتیک‌ها شبیه است، یعنی در تعریف مکتب، تاکتیک را بعد از استراتژی آورده‌اند و ما بسیاری از احکام و وظایف اخلاقی و وظایف معاشرتی را عملیاتی و اجرایی می‌بینیم که شاید تعبیر تاکتیک برای آن مناسب‌تر باشد. نکته مهم این جاست که اسلام همه این ارکانی که برای سیاست و مدیریت و اداره جامعه گفتیم را داراست و نظم هم دارد، این طور نیست که از هم جدا باشد. با یک برنامه و دید واقع بینانه‌ای و با آگاهی از مبدأ و معاد برای آنها سیاست‌هایی تنظیم شده است؛ حال شما از هر کجا بخواهید شروع کنید، مثلاً من این را در عقاید کاملاً

می‌بینم، در اصول راهنمایی که الآن داریم به طور کلی اینها را می‌بینم، در احکام و مقرراتمان تقریباً همه جا می‌بینم و در اخلاق‌مان می‌بینم و همه اینها با هم همخوانی دارد و مسأله مهم‌ش این است که متناقض هم نیست، قابل مانور است، چون دنیا متغیر است، شرایط عوض می‌شود، ولی در عین حال اصول و قواعد اسلام طوری است که جای مانورش باقی است که در عملیات اجرایی می‌توانیم اینها را پیدا کنیم؛ بنابراین اصلاً جایی از اسلام خالی از سیاست نیست.



نورسیر این سیاست را اگر ما بخواهیم تعریف کنیم، چگونه تعریف می‌کنیم؟ آیا

عناصر سیاست اسلامی با بقیه سیاست‌های دنیا تفاوت ماهوی پیدا می‌کند؟ سؤال دیگر

این که سیاست در بخش تاکتیک‌هاست یا در استراتژی‌ها؟

□ همه اینها در درونشان سیاست تنظیم شده برای اداره بشر است. این سیاست‌ها برای هر جامعه‌ای و برای هر سطحی از انسان‌ها وجود دارد تا درست اداره شود. اگر از حکومت بحث شود، سیاستی برای حکومت‌ها داریم، اگر بحث روابط انسان‌هاست، اگر بحث خانواده است، سیاستی برای آنها داریم، هر جا باشد یک سیاستی برای آن داریم، یعنی تدبیر و حسن اداره جامعه در مسیر تعیین شده.



نورسیر این سیاست معنای خیلی وسیع پیدا می‌کند، در این صورت وقتی خداوند هم

که جهان را دارد اداره می‌کند باید بگوییم که دارد سیاست می‌کند؟

□ ما حالا نمی‌خواهیم درباره آن بحث کنیم، یک وقت شما از حکومت‌های معمولی بحث می‌کنید، آنها هم باید سیاستشان وسیع باشد، آنها باید برای همه چیز سیاستی داشته باشند، یعنی یک وقت شما از سیاست در حد تعیین حکام و رابطه حکام و مردم می‌خواهید بحث کنید عیبی ندارد، ولی من می‌گویم سیاست به معنای تدبیر است، لذا شما جایی را پیدا نمی‌کنید که متکی به این تعریف من نباشد.



نورسیر جناب استاد، شما بر دو مطلب تأکید دارید: یکی این که اسلام دینی سیاسی

است و دیگر این که سیاست را هم خیلی عام گرفته‌اید، یعنی تقریباً به معنای لغوی در ادبیات اسلامی که همان تدبیر امور است؛ اما اگر ما لفظ سیاست را به دو قسمت تقسیم کنیم: یکی معنای اصطلاحی سیاست و دیگری معنای عرفی یا عمومی سیاست. با این تقسیم ما همه روابط زندگی انسان‌ها را روابط سیاسی نمی‌گوییم، یعنی اصطلاحاً رابطه سیاسی، دسته خاصی از روابط بین انسان‌ها یا فرد و جامعه و یا از حیث حقوقی‌اش، فرمانروا و فرمان‌بردار است؛ بنابراین ما این قسمت را رابطه سیاسی می‌گوییم و بقیه را مربوط به حوزه خصوصی زندگی می‌دانیم؛ بنابراین معنای اصطلاحی سیاست، عبارت است از رابطه در حوزه عمومی نه در حوزه خصوصی انسان‌ها. اگر این تقسیم بندی را در



نظر بگیریم، در این زمینه اسلام چه دیدگاه‌های صریح یا ضمنی دارد و منابع آن کدامند؟

□ تعریف اولیه سیاست، اگر تدبیر امور جامعه باشد و آن را فقط رابطه بین مسؤولان و حاکمان تعریف کنید بسیار محدود می‌شود، دیگر تعریف شما جامع افراد نیست، مثلاً بحث تجارت و مالکیت که روابط حکومتی هم دارد نمی‌تواند خالی از سیاست باشد یا در تدبیر امور یک خانواده، اگر یک نظامی برای خانواده، سیاستی نداشته باشد نمی‌توانیم بگوییم یک سیاست واقعی دارد و حتی در مسائل اخلاقی، برای مثال فرد می‌خواهد صبور باشد یا نباشد، حسود باشد یا انسان دوست، مدیریت یک جامعه نمی‌تواند بگوید برای من فرقی نمی‌کند که مردم حسود باشند یا انسان دوست، حتماً باید برای تقویت اخلاقی مردم تدبیر داشته باشد، چون اینها بنیه‌های یک نظام هستند، مثل این که می‌خواهیم ساختمانی بسازیم، روابط کلی و قواعد علم معماری را رعایت کنیم، ولی مصالحش را رعایت نکنیم، این سیاست صدمه می‌بیند؛ البته این به آن معنا نیست که مفهوم اصطلاحی سیاست - که شما گفتید - در اسلام نیست، در اسلام آن هم هست، یعنی ما می‌توانیم فقط به همان بخش پردازیم بقیه را رها کنیم، ولی واقعاً ظلم به اسلام است اگر ما اسلام را با این دید نگاه کنیم. این سیاست «آبتر» است و با اهداف اسلام نمی‌سازد، اما در عین حال قابل تفکیک است، یعنی شما می‌توانید هر بخشی را که خواستید همان بخش را بحث یا سؤال کنید و من هم نظر اسلام را فقط در همان مورد عرض می‌کنم.

درست است که اسلام کلیتی است تحت عنوان یک مکتب، اما این تفکیک‌ها یک حیث تحلیلی دارند یعنی به محقق کمک می‌کنند که یک زاویه را بیشتر برجسته کرده و بر آن تمرکز کند و از آن بحث کند و درست به همین دلیل است که دسته بندی علوم صورت می‌گیرد، دسته بندی علوم در واقع به این معنا نیست که در بیرون زندگی‌ها یا روابط تفکیک شده‌اند؛ مثلاً وقتی که اقتصاد از سیاست یا علوم اجتماعی یا بحث‌هایی مثل قضاوت تفکیک می‌شود، این طور نیست که انسان‌ها در بیرون با یکی از اینها ارتباط دارند، بلکه با همه‌اش ارتباط دارند، قصد من تفکیک بود از حیث تحلیلی قضیه، و شاید به همین دلیل است که متفکران اسلام سیاست مدن را از اخلاق و تدبیر منزل جدا می‌کنند، اگر جدا می‌کنند باید موضوعی را برایش اختصاص دهند و آن چیست؟ به نظر حضرت عالی موضوع مرکزی سیاست بنا بر تعریف اصطلاحی چیست؟

□ در منابع اصلی اسلام که قرآن و سنت است دسته‌بندی و طبقه‌بندی علوم صورت نگرفته و همان‌طور که گفتیم معارف و سیاست‌ها در همه بخش‌ها گنجانده شده، به تدریج و با پیشرفت علوم و توسعه مراکز علمی اسلامی این دسته‌بندی‌ها



تألیفات محدودی صورت گرفته و در مورد مسائل سیاسی مورد نظر شما بحث‌ها و تألیفات زیادی تحت عناوین احکام السلطانیه و امور حسبیه و ولایت و ... وجود دارد، ولی چون در عصر توسعه علوم حکومت بر مبنای دین کم بوده این کار ناقص است و به خصوص در مکتب شیعه در ابتدای راه است و بعد از انقلاب آثار خوبی خلق شد، ولی توجه به آن نکته‌ای که من مطرح کردم مهم است و اکثر سیاست‌ها در همه بخش‌ها با سیاست ارتباط جدی دارد و بی‌جهت نیست که سیاست‌های کلی در قانون اساسی ما در اختیار ولی فقیه و رهبر انقلاب گذاشته شد. در هر صورت نمی‌توان این طوری محدود کرد؛ ببینید در همین مجمع تشخیص مصلحت که ما سیاست‌های کلی نظام را در آن جا می‌نویسیم، مثلاً یک کمیسیون داریم که در آن بحث‌های زیر بنایی سیاسی مطرح می‌شود، فرض کنید ما سیاست صنعت کشاورزی، مسکن، انرژی، تولید و امثال اینها را در آن جا می‌نویسیم، یعنی نمی‌شود جامعه‌ای را اداره بکنیم و برای اینها سیاست نداشته باشیم. این سیاست‌ها متعلق به حکومت هم هست، یعنی رابطه حکومت با مردم را هم شامل می‌شود، اگر شما می‌خواهید حکومت را تعریف کنید، باید طوری تعریف کنید تا همه سیاست‌هایی که او برای اداره جامعه به عهده می‌گیرد شامل شود.

مسئله مهم برابری این است که سیاست باید همه ابعاد اداره جامعه را شامل شود؛ بالأخره تدبیری که می‌خواهد بکند باید جامعه را اداره بکند؛ فرض کنید در زمان ما - به طور مثال - در سیاست‌گذاری، سیاست خارجی و ارتباط بین المللی نمی‌تواند مورد توجه نباشد، یا سیاست امنیت مردم نمی‌تواند مورد توجه نباشد، چون امنیت در جامعه واقعی است که مردم آن را می‌خواهند. نکته مهم در نظر من این است که سیاست اسلام را از بعد تدبیر و اداره امور و هدایت مردم در جهت هدفی که برای آن خلق شده‌اند تعریف کنید، البته شما می‌توانید از همان تعریف اصطلاحی سیاست یعنی رابطه حکومت و مردم بحث را ادامه بدهید و مسائل آن را مثل آمریت و بحث انتخاب را طرح کنید.

منظور من این نبود که منحصر شود به رابطه حاکم و مردم، چون حوزه‌های دیگری هم هستند، مثل رابطه مردم با مردم در حوزه عمومی.

□ در حوزه عمومی، مردم خیلی رابطه دارند، ما باید همه آن روابط را ببینیم. نمی‌شود بعضی‌ها را ملاحظه کنیم و بعضی دیگر را نبینیم، مثلاً شوراها را ببینیم و تجارت را نبینیم.



علم‌سیر این نکته شما درست است، ولی در رشته علوم سیاسی سعی می‌کنیم دو اصطلاح را از هم جدا کنیم: یکی، مفهوم «سیاست» و دیگری، «سیاست‌گذاری» است. سیاست‌گذاری و تدبیر - که حتی غربی‌ها جدا کرده بودند و ما هم در تفکر اسلامی جدا کردیم - ممکن است در هر حوزه‌ای باشد، مثلاً سیاست اقتصادی یا خط مشی کلان مسائل فرهنگی در سیاست فرهنگی، که ما تحت عنوان سیاست‌گذاری از آنها بحث می‌کنیم و در این جا حاکمان جامعه را هم سیاست‌گذاران تلقی می‌کنیم، مثلاً حضرت‌عالی به عنوان یکی از شاخص‌ترین افراد این جامعه چنین تصمیماتی در مجمع تشخیص مصلحت می‌گیرد؛ اما سیاست ظاهراً باید معنای خاصی هم داشته باشد، یعنی قطع نظر از بحث اخلاق، قضاوت، بحث فرهنگی، اقتصاد و خانواده، یعنی اداره انسان به عنوان یک شهروند، اداره انسان مسلمان به عنوان عضوی از جامعه اسلامی، آیا سیاست را به این معنا با توجه به دیدگاهی که حضرت‌عالی دارید، می‌توانیم تعریف کنیم؟

□ من فکر می‌کنم سیاستی که واقعاً جامعه می‌خواهد به وسیله آن اداره شود و هدایت شود نمی‌توان خیلی چیزها را از آن استثنا کرد، برای مثال سیاست بیمه که در گذشته بیمه نبوده، ولی سیاست بیمه‌های اجتماعی که بعداً در جامعه پیدا شد، واقعاً در تدبیر جامعه بسیار مهم است یا سیاست آموزش. چون شما می‌خواهید الآن تخصصی بحث کنید، همان تعریف مورد نظران را بفرمایید. من از هر جا که شما سؤال بکنید از همان جا شروع می‌کنم، ولی فکر می‌کنم تفکیکش کار خیلی آسانی نیست و همه به هم مرتبط است.

علم‌سیر ما یک واقعیتی داریم به نام علم سیاست یا علوم سیاسی. به تعبیر حوزوی، اگر بخواهیم صحبت کنیم تمایز علوم یا به موضوع است یا محمول و یا غرض. برداشت بنده از فرمایش‌های حضرت‌عالی این است که شما تمایز سیاست را به وسیله غرض از بقیه جدا فرمودید. به هر حال الآن برای ما مهم است که این علم درباره چه غرضی با چه موضوعی صحبت می‌کند یا به دنبال چه محمولاتی است. فکر می‌کنم اگر این طوری وارد بحث شویم مسأله اندکی روشن‌تر بشود. بعد از آن، این سؤال پیش می‌آید که بین دین و سیاست چه رابطه‌ای برقرار است؟

□ احساس می‌کنم شما از اصل موضوع سعی می‌کنید دور شوید. بله، امروز یک سلسله مسائلی را در دانشکده‌ها در قالب علم سیاست می‌خوانند، اما من می‌گویم چون ما می‌خواهیم واقعاً از دین حرف بزنیم نه از دانشکده، ناچاریم سیاست را آن گونه تعریف کنیم؛ البته تمایز موضوعات، اهداف و اغراض، علوم را از هم جدا می‌کند؛ اما من می‌گویم این بحث سیاسی در اخلاق هم هست، یک مدیر جامعه و یک نظام



هدایتگر جامعه برای همه زوایای جامعه باید سیاست داشته باشد؛ البته شما می‌توانید مسائل و موضوعات جدید علوم سیاسی را طرح کنید و در مورد هر کدام نظر اسلام را بخواهید و من هم مطابق نظر شما بحث را ادامه می‌دهم.



علوم سیاسی سؤال ما هم همین است، ما می‌گوییم در جامعه نهادهای مختلفی وجود دارد، یکی از نهادهایش سیاست است، دیگری اقتصاد است و از این قبیل، حال دین در مورد این نهادها چه کار می‌کند؟ یعنی دین اسلام و شیعه - به عنوان مذهب مورد نظر - در مورد سیاست چه حرفی دارد؟ چه چیزی را سیاست می‌داند. جوهره سیاست یا طبیعت سیاست از نظر اسلام چیست؟ مثلاً غربی‌ها، عده‌ای جوهره سیاست را زور می‌دانند و یا برخی از مسلمانان جوهره سیاست را محبت می‌دانند. نظر حضرت‌عالی در این باره چیست؟



□ ما اینها را باید به صورت مسأله مطرح کنیم، یعنی مثلاً نقش زور در اداره کشور و در اداره جامعه چیست؟ نقش محبت چیست؟ قبول داریم اینها مسائل سیاسی اصطلاحی امروزی هستند، ولی سیاست در اسلام خیلی وسیع‌تر از اینهاست؛ سیاست در اسلام، تدبیر و اداره جامعه جهت‌دار و هدف‌دار است که اصول و راهنمایی می‌خواهد. اتفاقاً این بحثی که الآن پیش آمد، یک کار مهمی است برای خود شما، یعنی فارغ از آنچه در دانشکده‌ها و جاهای دیگر می‌گذرد، طرحی بریزید و ببینید رابطه دین و سیاست در اسلام چیست؟



علوم سیاسی من این جا یک جمع بندی از بحث می‌کنم، شما ببینید که برداشت من درست است یا خیر. در فقه سیاسی دو برداشت وجود دارد: بعضی می‌گویند که فقه سیاسی یعنی نگاه حکومتی به تمام فقه حتی به احکام طهارت، لذا شما هر فتوا و حکمی که بدهید هر چند فردی باشد، ناچارید نگاهی به جامعه هم داشته باشید، یعنی همین فردی که شما می‌گویید واجب است این کار را بکند، روابط دیگری هم با افراد دیگر دارد، مثلاً با خانواده با حکومت و جاهای دیگر. از این می‌توانیم به عنوان یک بینش تعبیر بکنیم. برداشت دیگر این است که فقه سیاسی به این معناست که بعضی از ابواب فقه، سیاسی است، مثلاً کتاب جهاد و کتاب امر به معروف. همین دو تلقی در قرآن هم مطرح است: بعضی می‌گویند که قرآن یک کتاب حکومتی است به این معنا که تمام آیات آن را که ما نگاه کنیم یک بینش مکتبی و نظام‌وار بر آن حاکم است که حتی در احکام فردی هم - طبق فرمایش حضرت‌عالی - از مبدأ تا معاد را دیده است نه این که جزئی بخواهد نگاه کند، فرد را در نظام هستی دیده است؛ اما از سوی دیگر، می‌توانیم آیات را از هم جدا کنیم و بگوییم بعضی آیات الاحکام است، برخی آیات سیاسی قرآن است و مانند آن، و همچنین است درباره احادیث که آنها را از هم جدا کنیم و بعضی از احادیث را احادیث



سیاسی بنامیم. آیا چنین برداشتی یا چنین تفکیکی به نظر حضرت‌عالی درست است؟

□ البته اینها انتخاب‌های سلیقه‌ای است؛ مثلاً ما چرا امر به معروف را سیاسی بدانیم قضا را سیاسی ندانیم، اصلاً شما بحث تقلید را ملاحظه کنید، فکر نمی‌کنم بحثی خالی از سیاست باشد، یعنی این برای نظم جامعه است و ما در آنها می‌توانیم اهداف سیاسی ببینیم و یا کتاب طهارت و نجاست را که نگاه می‌کنیم می‌بینیم چه بسا احکام سیاسی فراوانی در آن می‌توان پیدا بکنید، اصلاً آن احکام با دید سیاسی طراحی شده است؛ برای مثال مسأله نجاست کافر جنبه‌های سیاسی زیادی دارد. پس یک جواب سؤال شما این است که ما می‌توانیم تفکیک نکنیم، یعنی بخشی از احکام سیاسی را در همه ابواب فقه حتی در سیاسی‌ترین باب آن می‌توانیم جنبه‌های فردی و جنبه‌های خاص خودش را ببینیم، ولی همان جا هم عنصر سیاسی را می‌توانیم پیدا کنیم؛ اما اگر بخواهیم تفکیک بکنیم، دو گونه تفکیک باید بکنیم: یک تفکیک این که باب‌هایی که تماس بیشتری با امور سیاسی و عرفی به معنای اصطلاحی دارند را جدا کنیم، سپس در هر کتابی، مسائل و بخش‌هایی که ارتباط بیشتری با هم دارند جداگانه جمع‌آوری کنیم.

علم‌سیر *مثلاً ما می‌توانیم بخشی از آیات قرآن را به عنوان آیات سیاسی به معنای خاص تفکیک بکنیم؟*

□ بله، می‌توانیم؛ بعضی از آیات به معنای سیاسی که فعلاً در علوم سیاسی مطرح است جدا کنیم.

علم‌سیر *یعنی ما مثلاً می‌خواهیم در دانشکده‌های علوم سیاسی اینها را به عنوان مباحث سیاسی قرآن یا دانش سیاسی اسلامی آموزش بدهیم و اینها را در قالب یک رشته تدریس بکنیم، این جا ظاهراً یک رشته ابواب یا آیات یا احادیثی هست که همین مسائل مطرح در علوم سیاسی را هم پاسخ می‌دهد ولی با یک پیش‌اسلامی. از سویی هم می‌توانیم از آن سیاست کلی صحبت بکنیم که حتی در آن احکام فردی قابل ردیابی است.*

□ قطعاً می‌توانیم یک رشته از آیات و روایات را جمع کنیم که با همین مسائل خاصی که در علوم سیاسی مطرح است مربوط باشد، ولی آن دیدی که من دارم، یعنی تدبیر جامعه، قدری وسیع‌تر از سیاست مصطلح در علوم سیاسی است.

علم‌سیر *الآن یک اصطلاحی از فارابی به خاطر آمد که می‌گوید: ما علوم مختلفی داریم که اینها هر کدام یک کاری می‌کند، وی سیاست‌مدار را تشبیه می‌کند به معمار ساختمان یا بنا که داخل این ساختمان هم تخصص‌های مختلفی را به کار می‌گیرد، مثلاً یکی می‌گوید پنجره چنین باشد، دیگری می‌گوید برق چنان و یکی هم می‌گوید مصالح*

این جوری، ولی یک معماری هم داریم که در همه این علوم مدیریت می‌کند و می‌گوید که پنجره را این جا بگذار چون نچار ممکن است این را نداند، لامپ را باید این قسمت بگذاریم، این دیوار در این جا ساخته شود و یا چند خوابه باشد؛ در واقع سیاست‌مدار در یک کشور مانند معمار تمام دانش‌های دیگر و متخصصان دیگر را مدیریت می‌کند و می‌گوید این جا ما از فیزیکیان استفاده بکنیم، آن جا از عالم مدیریت، این هم باز یک معنای دیگری می‌شود که «سیاست‌گذاری» نامیده می‌شود، این کاری که حضرت‌عالی فرمودید در مجمع تشخیص مصلحت انجام می‌دهید و سیاست‌های زیر بنایی را مشخص می‌کنید، چنین کاری است که آن مقوله‌ای فراتر از این علوم سیاسی که ما از آن صحبت می‌کنیم است، یعنی خود این علم سیاست را هم تدبیر می‌کند.

□ فرض کنید در همین سیاست‌هایی که الآن در مجمع تشخیص مصلحت می‌نویسیم، یکی «آمایش سرزمینی» است، تلاش ما این است که از امکانات، جغرافیا و شرایط کشور هر چیزی را به جای مناسب خودش استفاده بکنیم؛ فرض کنید ما الآن در کشور می‌خواهیم راه‌هایمان را بسازیم باید توجه داشته باشیم که چه پل‌هایی را بسازیم یا خط آهن را کجا ببریم یا در کجای کشور چه صنایعی را باید تأسیس کنیم، مثلاً در شرق کشور چه چیزی، در غرب کشور چه چیزی و صدها سؤال از این قبیل. واقعاً اینها همه سیاست است، یعنی سیاست به معنای حکومت که می‌خواهد کشور را اداره بکند و یا مثلاً وقتی می‌خواهیم نیروگاه اتمی بسازیم در این جا امنیت مردم مهم است، یعنی اگر جایی نیروگاه اتمی بسازیم که دشمن بتواند برای ما یک خطری فراگیر ایجاد کند و یا حتی شما ریسک بکنید و در ساختمان‌سازی شهر، موارد ضد زلزله را رعایت نکنید، یک زلزله ممکن است بنیان حکومت را از بین ببرد، یعنی ممکن است به حکومت و نظام آسیب برساند یا این که جامعه را در چه سطحی از ثروت نگه داریم و یا این که جامعه را در چه سطحی از آگاهی نگه داریم، اینها همه مسائل سیاسی است، بُعد حکومتی دارد، بعد اداره کشور دارد، در عین حال بعد انسانی هم دارد؛ البته علمای سیاسی اصطلاحی هم از این غافل نیستند، اینها وقتی که بحث می‌کنند وارد ریزه کاری‌ها هم می‌شوند، یعنی حسابی اینها را بحث می‌کنند و طراحی می‌کنند، حرف می‌زنند، حتی درباره این که باید حزب در جامعه داشته باشیم یا نه، که از این بُعد کاملاً سیاسی است، مثلاً جامعه چند حزبی باید باشد.

ما برداشتمان این بود که مسائلی که مطرح شد استراتژی‌هایی است که یک دولت دارد و فرق هم نمی‌کند که این دولت مثلاً دولت جمهوری اسلامی باشد که آن



سیاست آمایش سرزمینی خودش را دارد و یا دولت ترکیه فعلی که آن هم همین سیاست‌های «آمایشی» خودش را دارد و یا هر دولت دیگری، به این ترتیب این خصلت دولتهاست که این کار را انجام می‌دهند، یعنی سیاست‌گذاری‌هایی در همه موارد دارد، مثلاً در دولت، وزیر اقتصاد هم داریم، وزیر دفاع هم داریم، اما وقتی که صحبت می‌کنیم از سیاست به معنای خاص، ظاهراً ناظر به مسائل خاصی هستیم، مثلاً این که روابط شهروندان چگونه شکل بگیرد، چگونه دولت شکل بگیرد، چرا باید دولت شکل بگیرد، حدود دولت باید چقدر باشد، اصلاً دولت باید نهاد قانون‌گذاری داشته باشد یا نه؛ به این ترتیب وقتی که از سیاست به معنای خاصش صحبت می‌کنیم بیشتر چنین مباحثی مد نظر است، یعنی در مکتب اسلام، چگونه دولت ظاهر می‌شود چرا ظاهر می‌شود و همین طور خاستگاه این دولت و رنگ و بوی آن چه تفاوتی با دولت‌های دیگر دارند؟

□ بالأخره اصل مسأله قرار دادی است، منتها شما می‌خواهید این گونه مسائل را بحث کنید. به هر حال شما هر مسأله را بگویید جزء همان تعریفی که عرض کردم قرار می‌گیرد؛ اما شما می‌توانید همان چیزی را که می‌خواهید بحث کنید.



من سؤال را با تعبیر دیگری می‌خواهم مطرح کنم؛ براساس تعریفی که از سیاست فرمودید و سیاست را تدبیر امور جامعه تعریف کردید و عناصر مکتب اسلام را هم برشمردید و فرمودید که در تمامی ابعاد و عناصر اسلام، سیاست وجود دارد، سؤالی که مطرح می‌شود این است که پس جایگاه عقل یا شیوه‌های عقلایی در تدبیر امور اجتماعی چگونه است و اسلام چه جایگاهی برای آن قائل می‌شود؟

□ اسلام بخش عمده مسائل تدبیر حکومت را به عهده عقل گذاشته است. اساساً عقل یکی از منابع چهارگانه کشف احکام محسوب می‌شود که سیاست هم خیلی از مسائلی از مستقلات عقلیه است و بخشی دیگر از آنها هم بر پایه سه منبع دیگر (کتاب، سنت و اجماع) است.



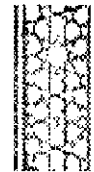
منظور من این بود که اگر سیاست در تمامی ابعاد و عناصر مکتب وجود دارد، هم در اصول راهنمائی و هم در تاکتیک‌ها و استراتژی‌ها، دیگر چه جایگاهی را می‌توانیم برای شیوه‌های عقلایی در نظر بگیریم؟

□ نگفتم همه را برای ما بیان کرده، بلکه بخشی از آن را بیان کرده است. بسیاری از این چیزها را باید خودمان با عقل کشف بکنیم؛ همان طور که ما به یک حدیث یا آیه قرآن یا سیره پیامبر ﷺ متکی هستیم، به عقلمان هم متکی هستیم. ما بر خلاف معقولاتمان نمی‌توانیم عمل بکنیم، حق نداریم عمل بکنیم، اگر عقلاً به یک مسأله رسیدیم باید به آن عمل کنیم.



علامه سید بنابراین فکر نمی‌کنید که تناقض و تعارضی در اینها وجود دارد؛ از طرفی ما می‌گوییم به عقل بها داده، جایگاهی برای آن قائل شده است و از سویی هم می‌گوییم که اسلام در تمامی ابعاد و عناصر زندگی ما نقش دارد و دستور دارد.

□ اسلام خیلی از مسائل را به عهده عرف و عقل گذاشته، یعنی حکم عقل همان حکم شرع است؛ بین حکمی که شما با عقل استخراج می‌کنید یا با قرآن استخراج می‌کنید فرقی ندارد، منتها اگر جایی تناقض پیدا کند آن جا باز بحث خودش را دارد و روشن است که باید چه بکند.



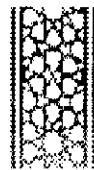
علامه سید یک سؤال دیگر که تا حدی بحث را روشن می‌کند این است که وقتی می‌گوییم یک فقیه سیاسی است مثل حضرت امام علیه السلام یا آیه‌الله نائینی و یا این‌که به بعضی از فقها می‌گوییم که سیاسی نیستند، این‌جا منظور چه می‌تواند باشد یا می‌گوییم یک کسی در اسلام دین را از سیاست جدا می‌داند این یعنی چه؟

□ یک تفکری که تقریباً همیشه بعد از غیبت بوده این است که ما کاری با حکومت نداریم، حکومت هم هر طور حتی اگر با زور هم می‌خواهد اداره بکنند، ما کاری نداریم، ما احکام مردم را می‌گوییم هر که خواست عمل می‌کند و اگر نخواست عمل نمی‌کند، حتی احکام حاکم و وظیفه حاکم را هم می‌گوییم ولی در اجرا دخالتی نمی‌کنیم؛ اما در مقابل بعضی از فقها این جور فکر نمی‌کردند و می‌گفتند که ما باید حکومت را هم بگیریم و از عوامل و امکانات حکومتی برای پیاده کردن احکام استفاده کنیم. به نظر من آن اندیشه‌ای که گفتید دین سیاسی و غیرسیاسی، حکومتی و غیرحکومتی، به این جا برمی‌گردد، یعنی برخی می‌فرمودند که باید برویم حکومت را به دست گیریم، ولی بعضی هم می‌گفتند در زمان غیبت وظیفه حکومت نداریم.



علامه سید یعنی مثل نظریه تعطیل حکومت؟

□ می‌گویند در حکومت اگر عدول مؤمنان بودند، آنان حکومت می‌کنند و اگر نبودند، فساق المؤمنین هم می‌توانند حکومت بکنند، مثل برادران اهل سنت که صاحب قدرت را اولوالامر می‌دانند و واجب الاطاعه؛ البته در شیعه چنین تفکری نیست.

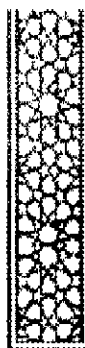


علامه سید البته این بحث شاید در اکثر مراکز حوزوی ما دقیقاً بر عکس است؛ به طور مثال وقتی که درباره اندیشه سیاسی محقق اردبیلی کتابی نوشته می‌شود، به آن اعتراض می‌شود و می‌گویند اصلاً محقق اردبیلی مگر سیاسی بوده که شما می‌گویید اندیشه سیاسی محقق اردبیلی!



□ بر عکس نمی‌شود، حتی آن روحانی یا فقیهی که قائل به حکومت در عصر غیبت هم نیست، ممکن است وظایفی برای حکومت در فتاوایش بیاورد. این می‌شود اندیشه سیاسی برای او، یعنی شما می‌توانید از همان آدمی که می‌گوید هر پرچمی بلند شود تا قبل از این که امام زمان بیاید، پرچم ضاله است، ولی باز ملاحظه می‌کنید که فتوایی می‌دهد که کسی که حاکم بر جامعه است چه وظیفه‌ای دارد، مردم در قبال او چه وظیفه‌ای دارند، آیا باید اطاعت بکنند یا نکنند. همه این مسائل اندیشه سیاسی است.

من سؤالم را این طوری مطرح می‌کنم تا بعد نظر حضرت‌عالی را هم جویا بشویم. ما درس‌هایی در رشته سیاسی داریم که همه‌اش به مباحث اسلامی، بر می‌گردد مانند درس «مبانی اندیشه سیاسی در اسلام» و «نظام سیاسی در اسلام». من که می‌خواهم اینها را تدریس کنم این سؤال قبل از دانشجوها به ذهن خودم می‌رسد که حقیقتاً تا کتون نتوانستم جواب درست و حسابی پیدا کنم، لذا از خدمت شما می‌پرسم و آن این است که با بسیاری از چیزهایی که الآن حضرت‌عالی سیاسی تعریف می‌کنید، چه حکومت ما دینی باشد و چه نباشد، اینها را ما داریم. درون همه نظام‌ها هست، منتها به جای این که مثلاً مرکز تصمیم‌گیری‌اش مجمع تشخیص مصلحت نظام در جمهوری اسلامی باشد، در جای دیگر، عنوان دیگری دارد، مثلاً سنا دارند، کنگره دارند، شورای حمایت از قانون اساسی و نهادهایی از این دست دارند؛ اما وجه تمایز حکومت اسلامی از بقیه حکومت‌ها چیست؟ یعنی بتوانیم به دانشجو بگوییم که این کار را حکومت اسلامی می‌کند و حکومت‌های دیگر نمی‌کنند، یعنی ما به دانشجویی که سال اول دانشگاه است و می‌خواهد بفهمد که حکومت اسلامی چه فرقی با حکومت‌های غیراسلامی دارد، یک تعریف جامعی بدهیم. بر اساس آن مبنایی که حضرت‌عالی فرمودید ما جهان‌بینی خاص، ایدئولوژی خاص و راهکارها یا استراتژی‌های خاص داریم، الآن این سؤال مطرح است که وجه تمایز حکومت اسلامی در چیست؟



□ ببینید همان طور که شما گفتید، قسمت عمده برنامه‌ها و یا شاید هم سیاست‌ها و اجراییات ما با اکثر حکومت‌های عقلانی دنیا تطبیق می‌کند، بالأخره دولت‌ها از یک نظر شبیه به هم عمل می‌کنند، ولی مسأله اصلی همان‌جا بر می‌گردد که من مطرح کردم، یعنی اگر بخواهیم اسلامی عمل کنیم روی جهان‌بینی خودمان عمل می‌کنیم، به ناچار سیاست‌هایی که ما را از خدا دور بکند، از معاد دور کند، مانع تکامل ما شود، در حکومت اسلامی وجود ندارد. یا فرض کنیم که اگر حکومتی باشد که مالکیت را محترم www.koraykeshim.com می‌داند، یا فرض کنیم که ممکن است پرسند به جایی که بگویند

مالکیت اصالت ندارد، ولی در حکومت اسلامی اصل مالکیت پذیرفته شده است یا فرض کنید اگر شیوه فرهنگی مان و تربیتی مان را به گونه‌ای تطبیق بدهیم که بچه‌هایمان، نسل جدید جامعه ما، بخواهد به طور کلی از خدا و معنویت منفک بشود این در حکومت ما نمی‌گنجد، ولی بر عکس، حکومت‌های غربی به این مسائل اهمیت نمی‌دهند، مگر این که مصالح مدیریتی‌شان ایجاب کند، ولی ما یک فلش‌هایی داریم که از آن فلش‌ها باید متابعت کنیم. مسائلی اساسی‌تر که مشکل کاملاً سیاسی در محدوده تعریف شما باشد فراوان است: مثلاً ما شرایطی برای حاکم قائل هستیم که در حکومت‌های عرفی نیست، این که فقیه و عادل و متقی باشد. ما برای قاضی شرایطی داریم که دیگران ندارند یا برای اعتبار مصوبات مجلس شرایطی می‌گذاریم که دیگران نمی‌گذارند. در مورد اقلیت‌های دینی احکام خاصی داریم و در مالکیت انقال شرایط و حدودی داریم. اینها همه از مسائل دینی ریشه می‌گیرد.

علم‌سیار در این زمینه اگر ممکن است به چند مورد اشاره کنید؟

□ یکی همین مسأله اخلاقیات است. روشن است که اسلام و شاید ادیان دیگر قبول ندارند این ابتذال اخلاقی که الان در غرب وجود دارد. حکومت نباید به آن طرف برود. یک مورد دیگر، همان اصل مالکیتی که گفتیم که اصل مالکیت یک اصل راهنماست و ما تقریباً به اجماع و با ادله متواتر می‌فهمیم که این اصل در اسلام پذیرفته شده است یا فرض کنید عبادات و تربیت عبادی انسان‌ها که در حکومت‌های عرفی اصلاً برایشان مهم نیست، ولی ما باید به این فلش‌ها اهمیت بدهیم، به این که انسان از طریق ارتباط با خدا، عبادت، ذکر، دعا و این چیزهایی که انسان را از مادیات جدا می‌کند انسان مسلمان را از غیرمسلمان متمایز می‌کند. در مسائل اجتماعی هم موارد زیادتری داریم. فرض کنید اگر در ارتباط با دیگران، مثلاً در دنیا ما نمی‌توانیم از ظالم حمایت بکنیم. این گونه اصول را خیلی زیاد می‌توان استخراج کرد که اسلام اینها را از ما خواسته است. هدف نهایی‌اش هم همین است که تربیت انسان با توجه به معیارهای قرآنی، به خداوند نزدیک شود. این جزء اهداف حکومت ما قرار می‌گیرد. در حکومت‌های دیگر چنین چیزهایی نیست؛ اما شیوه‌ها و ابزارها ممکن است یکی باشد. شاید هم آنها بهتر از ما باشند و ما بتوانیم از آنها اقتباس بکنیم، از تجربه دیگران استفاده کردن خودش یک اصل اسلامی است.

علم‌سیار در مورد نوع دولت، شکل عمومی دولت اسلامی، آیا همه اینها بحث عقلی یا

عقلایی است؟



□ من فکر می‌کنم عمدتاً عرفی است و اسلام طرح خاصی ندارد. ما شکل خاصی در اسلام نمی‌بینیم به هر شکلی می‌تواند باشد، می‌تواند جمهوری باشد، می‌تواند سلطنتی باشد یا هر نوعی که عقلاً در زمانشان صحیح‌تر بدانند می‌تواند همان شکل حکومت باشد.



علم‌سپار ولی عملاً ما شکل حکومت را از تجربه بشری نگرفتیم، یعنی یک نحو

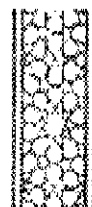
تغییراتی در جمهوری غربی ایجاد کرده‌ایم، این طور نیست؟

□ بله، این حرف در همین روزها خیلی زده می‌شود. همین الآن بحث جمهوری و اسلامی که مطرح است و ادعا می‌شود که در آن یک نوع تناقضی است، نکته‌اش همین است؛ بنابراین در جمهوری اسلامی اصولی داریم که در درون دینمان هست و نمی‌توانیم اینها را ندیده بگیریم. باید در چارچوب آنها حرکت بکنیم. این محدودیت را حکومت‌های غیردینی ندارند، آنها هر اصلی را می‌توانند به هم بزنند، محدودیتشان معمولاً در قانون اساسی‌شان است که آن هم باز انتخابی است؛ برای مثال با توجه به اصل امامت در تشیع و ادله کیفیت مدیریت در عصر غیبت شروطی برای هر نظام و بخشی از کارگزاران نظام داریم که در حکومت‌های عرفی نیست. آنها هم ممکن است به تناسب زمان و مکان و وضع جامعه خودشان شروطی بگذارند. از قبیل سطح سن و سطح دانش و سابقه کاری و نژادی و ...



علم‌سپار آیا راهی برای تغییرش وجود دارد؟

□ معمولاً قانون اساسی چارچوب حرکت نظام را تعیین می‌کند، چون بدون آن نظم ایجاد نمی‌شود، ولی به علت تغییرات و تحولات جدید، هر وقت مشکلی پیدا شد، یک راهی را پیدا می‌کنند و آن را اصلاح می‌کنند، ولی ما چارچوبمان قبل از قانون اساسی مسلمات دین ماست و این ممکن است در نظر بعضی‌ها کم و در نظر برخی دیگر زیاد باشد، اما من می‌گویم ما باید روی مسلمات دین تکیه کنیم.



علم‌سپار آیا این از اصول اجتهادی است تا امکان قبض و بسطش باشد؟

□ صحبت این است که اصول مسلمی داریم، اما این که کدام جزئی و لایتغیر است و کدام در شرایط متفاوت قابل تغییر است مطلب دیگری است. باید روی قطعیات معلوم تکیه کنیم، آنها اصول ثابت ماست که موارد زیادی دارد. آنهایی که قابل اجتهاد است و در تطور زمان عوض می‌شوند، باید اجازه بدهیم کارشناس‌ها و مردم راهکارش را پیدا بکنند. خودمان را در آن امور گرفتار جزم‌گرایی و دگم نکنیم، ولی چیزهایی است که نمی‌توانیم کاری بکنیم، فرض کنید حالا به طور یقین ما می‌دانیم که ربا حرام است، ما نمی‌توانیم خودمان را گول بزنیم، یعنی یک محدودیتی



داریم که باید به آن عمل کنیم. ما قبل از انقلاب همین بحث‌ها را داشتیم، بیشتر این بحث‌ها در زندان مطرح می‌شد. وقتی هم که بعد از انقلاب حزب جمهوری را تأسیس کردیم و قصد داشتیم مواضع را بنویسیم، مواضعمان در همین مسائل بود. پنج نفر یعنی آقایان بهشتی، خامنه‌ای، باهنر و موسوی اردبیلی و من، مرجع دینی حزب بودیم و بنا شد که چیزی را که ما تشخیص دادیم خلاف است در حزب عمل نشود؛ البته در مواردی که اجماع نیست می‌توانیم انتخاب بکنیم، آن جایی هم که اجماع هست، اگر در فقه مخالفی داشته باشد قابل بحث است، ممکن است حرف او را قبول بکنیم و ممکن است قول سومی را بیاوریم. به هر حال مسأله بسیار مهم حکومت اسلامی در زمان ما این است که میدان خودمان را آن‌چنان تنگ نکنیم که جزییات آن قدر فراوان شود که قدرت انطباق با مسائل روز و نیازهای جامعه را از دست بدهیم و این در خصوص حکومت اسلامی جزء مواضع ما بود.



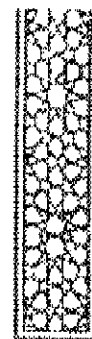
علم‌سیر در واقع این اصل را حاکم بر بقیه اصول قرار داده بودید؟

□ بله، یعنی راه را باز گذاشتیم، این‌گونه نیست که هر سیاستی که انتخاب شود و هر قانونی وضع شود باید همه فقها قبول داشته باشند. بالأخره خیلی‌ها ممکن است با اجتهاد خود آن را قبول نداشته باشند.



علم‌سیر تا این جا ما به این نتیجه رسیدیم که بین حکمت نظری و عملی ارتباط وسیعی وجود دارد، یعنی هر حکمت نظری یک حکمت عملی خاصی را تولید می‌کند. اگر این نتیجه‌گیری درست باشد، آن وقت ما می‌توانیم بین بعضی از مؤلفه‌ها یعنی بین جهان بینی و ایدئولوژی ارتباط برقرار بکنیم. یکی از نکاتی که در حکمت نظری مطرح می‌شود، دیدگاه ما راجع به هستی، خداوند و انسان است، یکی از مؤلفه‌هایی که تأثیرات بسیار زیادی بر حکمت عملی در بخش سیاست مدن می‌گذارد، نوع نگاه ما به انسان هست. حضرت‌عالی به انسان چطور می‌نگاه می‌کنید، از منظر اسلامی، انسان را چگونه موجودی می‌دانید؟

□ انسان در آفرینش تقریباً منحصر به فرد است. به طور مسلم موجودی است آگاه، مختار، مستعد و در مسیری بی‌نهایت که با همین چهار خصوصیت باید برنامه زندگی او تنظیم شود. چون آگاه و مختار است باید از روی علم انتخاب بکند. بعد از این، بخش دیگری داریم و آن تکلیف است، یعنی باید پاسخ‌گو هم باشد و نتیجه عمل خودش را، خواه خیر و یا شر، ببیند، یعنی چون مختار است پاسخ‌گوست، اگر مجبور بود پاسخ‌گو نبود، مسؤول است برای این که باید خودش زندگی خودش را برای اهدافی که برایش خلق شده تنظیم کند.





علامه سید ماهیت و نوع نظام‌های سیاسی مقداری مرتبط می‌شود به سرشت انسان، یعنی مرتبط است به این که ما چه تصویری از انسان داشته باشیم، با توجه به این نکته، تعریف ما از انسان چیست؟ برای مثال بین اندیشمندان غربی، یک کسی مثل هابس که انسان را موجودی شرور می‌داند، نظام سیاسی‌ای که طراحی می‌کند نظام سیاسی سرکوبگر است، ولی فردی مثل لاک یا روسو انسان را خوش سرشت یا نیک طبع می‌داند و لذا نظام سیاسی‌ای که طراحی می‌کند بر اساس قرار داد اجتماعی است. حال به نظر شما سرشت انسان از نگاه اسلام چیست؟

□ سرشت انسان ترکیبی است از استعداد خیر و شر. تعبیر قرآن هم شیطان و مقابله فرشته هست. به هر حال در سرشت انسان چیزهایی هست که انسان را به هر دو طرف دعوت می‌کند و اتفاقاً آن اختیار و آن راهنمایی هر دو این جا معنا پیدا می‌کند و لطفی که خداوند به ما کرده این است که رسالت و هدایت تشریحی را هم به کمک ما فرستاد؛ البته از اسلام این طوری می‌فهمیم که خیر انسان باید بر شر غلبه داشته باشد، گر چه تطور شرایط همیشه گرفتاری درست می‌کند، ولی باید به طرف کمال بروند، ما این را از قرآن می‌فهمیم. گر چه در این حرکت‌های فراز و نشیب‌دار، صعود و نزول داریم، اما مجموعاً حرکت بشر به طرف خیر و کمال است.

علامه سید با توجه به این که بحث طولانی شد، اگر اجازه بفرمایید بحث انسان‌شناسی را در جلسه دیگری دنبال کنیم، این که آیا انسان‌ها نابرابر آفریده شده‌اند، اگر نابرابر آفریده شده‌اند، تأثیرش در سیاست چگونه خواهد بود، اختلافاتی که دارند چگونه هست و ربط اینها با بحث‌های آزادی چیست، که بحث جلسه آینده را از همین جا پی‌گیری می‌کنیم.

□ این در اختیار شماست، شما می‌توانید یک مسأله خاصی را که در کلاس‌هایتان مطرح است مطرح کنید.

علامه سید این جلسه چون بحث مفهومی بود لازم بود که مفصل شود، منتها در جلسه آینده به طور خاص وارد بحث انسان‌شناسی سیاسی می‌شویم. در هر صورت از این که به ما فرصت دادید و با حوصله به سؤالات ما پاسخ دادید سپاس گزاریم.